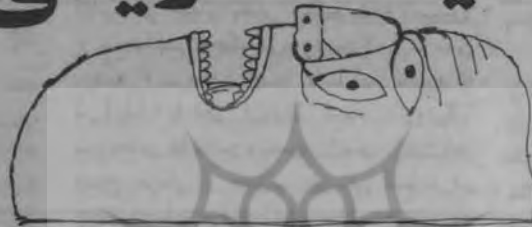


حقیقت ادبی و حقیقت تاریخی



ماریوس وارگاس یوسا داستان‌نویس و منتقد شهیر پرویی گاهی در لندن و گاهی در لیما زندگی می‌کند. وی نویسندهٔ داستانهای متعددی است که تازه‌ترین آن عبارت است از "پالومینو مولرو را که گشت؟" و "زندگی سری سروان پانتوخا". مقاله حاضر مبتنی بر نطقی است که وی چندی پیش در مراسمی به مناسبت سالگرد جنگ داخلی اسپانیا ایراد کرد.

مسینا پوست چنان سفیدی داشت که انسان می‌توانست شراب را که در گلویش پایین می‌رفت ببیند، چیزی به ما می‌گوید که از لحاظ فنی ناممکن است، ولی، هنگام اسارت در جنگال جادویی نویسنده، آن را به‌سان حقیقتی بی‌چون و چرا می‌پذیریم زیرا، در دنیای مقلوب افسانه (بر خلاف آنچه در زندگی واقعی روی می‌دهد)، افراط هرگز استثنا نیست، همیشه قاعده است. هیچ چیز افراطی به‌نظر نمی‌رسد حتی اگر همه چیز باشد.

مثلاً در تیران نبردهای خاروق-العاده‌ای هست که با حالت دقیق آیین دینی صورت می‌پذیرد، و جنگاوریهای قهرمان داستان که یکتته، لشکر را تار و مار می‌کند و به معنی دقیق کلمه نصف دنیای مسیحیت و تمام اسلام را در می‌نوردد. آیینهای خنده‌آور نیز هست، که از جمله به‌وسیلهٔ آن شخصیت متدین و شهوتران که به احترام ثلاثه مقدس دهان زنان را سه‌بار بوسه می‌زند نشان داده شده است. زیاده‌روی را همه جا می‌یابیم - عشق نیز، مانند جنگ، عموماً "عواقب بلاخیز دارد. تیران، اولین بار که

حقایق نصفه، حقایق نسبی، حقایق ادبی که کرارا "منای نادرستیهای فاحش تاریخی یا حتی اکاذیب هستند، در آن مطرح می‌شود. یا اینکه توصیف تقریباً "سینمایی تیردواترلو که در بینوایان دیده می‌شود ممکن است ما را سرخوش سازد، می‌دانیم که این مبارزهای بوده است که ویکتور هوگو در آن جنگیده و پیروز شده، نه آن که ناپلئون در آن شکست خورده است.

بازسازی گذشته از طریق ادبیات بر حسب عینیت تاریخی همیشه همراه کننده بوده است. حقیقت ادبی یک چیز است اینک ممکن است پر از جعلیات باشد - یا در واقع به همین دلیل - جنبه‌ای از تاریخ را به ما عرضه می‌کند که در کتب تاریخ نمی‌توان یافت. زیرا ادبیات به‌رایگان دروغ نمی‌گوید. حبله‌ها و نیرنگها، و اغراقهای همه به بیان آن حقایق عمیق و آزاردهنده‌ای که فقط به این طریق کز افشا می‌شوند کمک می‌کند.

هنگامی که خوانو مارتورل در تیران لوبلان حکایت می‌کند که شاهزاده خانم کارز-

والیه اینکلان نوشته است "اشیاء آن گونه که به‌نظر ما می‌آیند نیستند، بلکه آن گونه اند که به‌یاد ما می‌آیند". بی‌تردید قصد وی اشاره به طریقه استفاده از اشیاء در ادبیات بوده است، آن دنیای مجعولی که با تواناییهای رغبت‌انگیز نویسنده خوب و آمادگی پایدار پذیرش از جانب خواننده خوب، جویای درک نامطمئن واقعیت است.

تقریباً "برای هر نویسنده‌ای، حافظه نقطه شروع تخیل است، تخته پرشی است که آن را در سفر نامعلوم به سمت افسانه‌پر تاب می‌کند. در ادبیات خلاقه، آنچه از حافظه می‌تراود و آنچه اختراع می‌شود، چنان لا-ینحل درهم گره خورده‌اند که اغلب حتی برای نویسنده تشخیص یکی از دیگری کاملاً ناممکن است، و اگر چه ممکن است که طور دیگر ادعا کند، می‌داند که هر تلاشی برای باز یافتن زمان از دست‌رفته در یک اثر ادبی هیچگاه بیش از ادعای صرف نیست، اثری داستانی که در آن حافظه در تخیل آمیخته است و تخیل در حافظه.

بدین سبب است که ادبیات به اعلا درجه قلمرو ابهام است. همیشه عینی است،

سینه‌های آماسیده کارزمسینا را در نیمه روشناسی اتاق تدفین می‌بیند، بی‌هوش می‌شود و مدت چند روز بدون خور و خواب یا ادای حتی یک کلمه در بستر می‌افتد. هنگامی که سرانجام بهبود می‌یابد، گویی دوباره سخن گفتن می‌آموزد. اولین کلماتی که به لکنت ادای می‌کند عبارت است از "من عاشقم". این حوادث ساختگی به ما نمی‌گوید که مردم والنسیا در اواخر قرن پانزدهم واقعا چگونه بوده‌اند، بلکه می‌گوید که میل



داشتند چه باشند و چه بکنند، شخصیت‌هایی را که عملاً در آن دوران هولناک می‌زیستند و از گوشت و خون ساخته شده بودند تصویر نمی‌کند، بلکه فقط اشباحی را نشان می‌دهد که ارواح آنها را تسخیر کرده بوده است. شبهات سیری ناپذیر آنها، ترسها و آرزوهای آنها، کدورت‌های آنهاست که جان گرفته‌است. در یک اثر موفق داستانی تجربه فرد از یک عصر است که حیات می‌یابد، و به این دلیل است که داستانها، اگر چه در مقایسه با تاریخ، ممکن است پر از جعلیات باشند، باز هم حقایق موقت و زوال‌پذیری را به ما منتقل می‌کنند که دست توصیفات صرفاً علمی واقعیت هیچگاه به آنها نمی‌رسد. فقط ادبیات تواناییها و نمون تقطیر اکسیر ناب زندگی حقیقتی که در دل خیال آدمی پنهان است - را در اختیار دارد.

اکنون بگوییم که هیچ فریبی در فریبندگیهای ادبیات وجود ندارد، لاف‌ها نباید وجود داشته باشد، تنها ساده‌لوحانی که معتقدند که ادبیات باید از لحاظ عینیت و فسادار به زندگی و همانند تاریخ متکی به واقعیت باشند، ممکن است چنین بیندارند. فریبی وجود ندارد، زیرا هنگامی که ما اثری داستانی را می‌کشاییم، ذهن خود را برای شرکت در اجرایی آماده می‌کنیم که خیلی خوب می‌دانیم حد هیجان یا دلزدگیمان منحصر به استعداد راوی در اسیر ساختن و کشاندن ما به دنیای تخیل خود - وادار کردن ما به پذیرفتن و تجربه کردن اکاذیبش چنانکه گویی حقیقت بوده‌اند - بستگی دارد و نه به توانایی‌اش در بازسازی بی غل و غش آنچه بالفعل روی داده است. این مرزهای کاملاً مشخص میان

ادبیات و تاریخ - میان حقیقت ادبی و حقیقت تاریخی - امتیاز خاص جوامع باز است، در آنجا آنها دوش به‌دوش هم، مستقل از هم و به اعتبار خویش وجود دارند، اگر چه در تلاشی آرمان پرستانه برای در بر گرفتن کل زندگی مکمل یکدیگرند. و شاید موثرترین اثبات جامعه، باز به معنایی که کارل پوپر این عبارت را به کنار برده، هنگامی است که چنین روی دهد: زمانی که ادبیات و تاریخ به‌اختیار خویش همزیستی کنند بی آنکه یکی به‌حرم دیگری تجاوز یا نقش آن را غصب کند.

در جوامع مسدود درست معکوس این روی می‌دهد. و شاید بهترین طریق برای تعریف جامعه مسدود آن باشد که بگوییم در چنین جامعه‌ای تاریخ و داستان دیگر دو موجود جداگانه نیستند، درهم و برهم شده‌اند، هر یک جای دیگری را گرفته و هویت‌هایشان مثل

آدمها در بالاسکه عوض شده است. در جامعه مسدود مقامات نه فقط کنترل اعمال افراد، آنچه می‌کنند و آنچه می‌گویند، را حق خود فرض می‌کنند، کنترل تخیل آنان، روایاها و آمال آنان - و، بدیهی است، حافظه آنان - را نیز هدف می‌گیرند. در جامعه مسدود، دیر یا زود گذشته موضوع نوعی دستکاری می‌شود که به‌خصوص برای توجیه حال طرح‌ریزی شده است. تاریخ رسمی، که تنها آن پذیرفته می‌شود، چهارچوبی برای آن تغییر جهت‌های کامل است که نمونه‌های مشهور آن را دایره‌المعارف شوروی در بر دارد. شخصیت‌های مهم بر حساب اینکه مورد توجه یا مقصوب مقامات قرار گرفته باشند پدیدار یا بدون هیچگونه اثری ناپدید می‌گردند، و مآثر قهرمانان و ضد قهرمانان گذشته، در هر نشر جدید، از حث‌علامت، ظرفیت، و جوهر، بر طبق نیازهای گروه دیکتاتورهای وقت دگرگون می‌گردد. این کرداری است که نظام تک حزبی امروزی به حد کمال رسانده ولی اختراع نکرده است. تاریخ آن به سپیده دم تمدن باز می‌گردد که، فراموش نکنیم، تا همین اواخر همیشه



جابرانه و دیکتاتوری بوده است. سازمان دادن حافظه جمعی، تبدیل تاریخ به ابزاری دولتی که نقشش مشروعیت بخشیدن به هر کس که پر سرکار باشد و یافتن معادیر برای جناسیات آنهاست، انگیزه‌ای ذاتی در همه قدرتهاست. حکومت‌های تک حزبی می‌توانند به آن واقعیت بپخشند. در گذشته تمدن‌های بی‌شمار آن را به مرحله عمل در آورده‌اند.

برای نمونه هم‌میهنان باستانی من، اینکاها، را در نظر آورید. آنها آن را به شیوای بیرحمانه و نمایشی به اجرا در آوردند. هنگامی که امپراتور می‌مرد، نه فقط زنان و رفیقه‌های او، بلکه اندیشمندان دربار هم که به آماؤتاه یا مردان خردمند معروف بودند نیز با وی می‌مردند. استعداد‌های آنها اساساً برای انجام نبرنگ جادویی کوچک ذیل به کار می‌رفت: آفریدن تاریخ از افسانه. اینکای جدید با درباری از آماؤتاهای جدید ظهور می‌کرد که وظیفه‌شان تجدید اسناد رسمی، تجدید نظر در گذشته، با به اصطلاح افزودن تازه‌ترین اطلاعات روز به آن، بود بطوری که همه کارهای انجام شده، فتوحات، اقدامات مهندسی یا معماری و غیره که به سلف وی متسوب بود از آن به‌بعد به‌پرونده موقیتهای شخصی "امپراتور" جدید انتقال داده شود. به تدریج اسلاف فراموش شده به‌تاق نسیان افکنده می‌شدند.

اینکاها خوب می‌دانستند چگونه گذشته را مورد استفاده قرار داده، آن را به ادبیات تبدیل کنند، به طوری که به تثبیت حال، که آرمان نهایی هر نظام دیکتاتوری است، کمک کند. آنها روایت‌های شخصی را از آنچه اتفاق می‌افتاد ممنوع کرده بودند چه این روایات همیشه با روایت رسمی که بالضروره منسجم و غیرقابل تجدید نظر است منافات داشت نتیجه آن شده است که امپراتوری اینکا جامعه‌ای بدون تاریخ، لاف‌ها بدون تاریخ افسانه‌ای است، زیرا هیچکس نتوانسته است در حد وثوق جامعه‌ای را که همچون یک هنرمند استریپ - تیز حرفه‌ای بارها و منظماً پوشیده و عریان گشته است بازسازی کند.

در جامعه مسدود تاریخ در افسانه فرو می‌رود، و بدین‌سان عملاً به صورت افسانه در می‌آید. زیرا مدام برای قرار گرفتن در خدمت تعصب دینی یا فرضیه سیاسی زمان، یا حتی زنده‌تر از آن، بر حسب امیال قدرت حاکمه، نوشته و بازنویسی می‌شود. در عین حال، معمولاً سانسور شدیدی برقرار می‌شود تا ادبیات تخیلی در محدوده تنگ نگاه داشته شود، تا حقایق ذهنی آن روایت رسمی تاریخ را نقض نکند یا سایه طعن و عیب بر

آن نیفکند، بلکه آن را رواج دهد و بمنقش و نگار بباراید، فرق میان حقیقت تاریخی و حقیقت ادبی ناپسید می‌شود و آن دو در نوعی دو رگه جوش می‌خورند که تاریخ از آن با معنایی خلاف واقعیت می‌تراود و افسانه را از هرگونه راز، اصلت، یا روح عدم تمکین که ممکن است نسبت به تشکیلات داشته باشد تهی می‌کند.

محکوم کردن تاریخ به دروغ گفتن و محکوم کردن ادبیات به تزویج داده‌هایی که مقامات مخصوصاً "ساخته و پرداخته‌اند مانع توسعه علمی یا فنی یک کشور یا برقراری عدالت اجتماعی معینی نیست. بمنظر می‌رسد که ثابت شده است که دوره اینکا - در موفقیت خارق‌العاده‌ای برای زمان خودش و برای زمان ما - به گرسنگی پایان داد: هر کسی در قلمرو آن پادشاهی غذایی کافی برای خوردن داشت، و جوامع تک حزب تام‌الاجتبار جدید تحرک عظیمی در آموزش، بهداشت، ورزش، و اشتغال پدید آورده، آنها را در دسترس اکثریت مردم قرار داده‌اند، کاری که جوامع



باز، به‌رغم رفاه گسترده‌شان، به‌انجام آن موفق نشده‌اند، زیرا بهای آزادی‌ای که آنها از آن برخوردارند گاه با نابرابری‌های بی‌حد ثروت و - حتی بدتر از آن - با نابرابری‌های امکانات در بین اعضای آنها پرداخت می‌شود.

ولی هنگامی که حکومتی، در اهتمام خویش برای مهار کردن و تعیین هر چیز، افراد بشر را از حق آفرینش آزاد باز می‌دارد، هنگامی که خودش آن حق را ایجاد و به عنوان یک انحصار به‌وسیله مورخان یا سانسورچیان اجرا می‌کند - همانطور که اینکاها به‌وسیله آماوتوهایشان می‌کردند - یکی از مراکز بزرگ عصی، حیات منهدم می‌شود. و مردان و زنان دچار نوعی آفت می‌شوند که هستی‌شان را از رقم می‌اندازد و حتی هنگامی که نیازهای اساسی‌شان مورد توجه قرار گرفته باشد.

زیرا که جهان واقع، جهان مادی، هیچگاه برای برآوردن آمال آدمی مناسب نبوده است، و نخواهد بود، و بدون آن

- چرا تصمیم گرفته‌اید وقت و انرژی خود را صرف سیاست بکنید؟

- با وجود اینکه از سال ۱۹۸۵ ما صاحب دموکراسی شده‌ایم، اما این سیستم توانایی توسعه و پیشرفت و ایجاد شرایط بهتر زندگی را ندارد. بحران اقتصادی در ماههای آتی بدتر خواهد شد و خشونت اجتماعی و سیاسی به صورت سیستماتیک افزایش می‌یابد. این امر وضعیت وخیمی پدید خواهد آورد که می‌تواند منجر به شکست دموکراسی و انجام یک کودتای نظامی یا پیروزی مارکسیسم شود، حتی از طریق انتخابات آزاد زیرا جناح چپ مارکسیست به علت تمرد و شورش به میزان بی‌سابقه‌ای گسترش و نفوذ یافته است. تمامی افرادی که اصلاح پرو را در یک چهارچوب دموکراتیک خواهند می‌بایستی قدم پیش گذارند زیرا که وضعیت اضطراری است. به همین علت به طور تمام وقت درگیر سیاست شده‌ام چیزی که حتی تصورش را نمی‌کردم.

- آیا جاه طلبی سیاسی ندارید؟

- ابتدا، امیدوارم هنگامی که جنبه دموکراتیک کاندیداهایش را انتخاب کند من در آن میان نباشم تا بتوانم دوباره به نویسندگی روآورم.

- پس احتمال ریاست جمهوری‌تان را نفی می‌کنید؟

- کاملاً نفی‌توانم آن را رد کنم، زیرا این صحیح نیست که افراد را به جنبش آزاد ببخش فراخوانم و سپس بگویم: "نه. حالا من پیام

وارگاس یوسا

در

نقش سیاستمدار

روشگاه علم از ان مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

ترجمه سعید فروزی

ماریو وارگاس یوسا نویسنده پرویی، طی ماههای اخیر در موطنش به صورت یک سیاستمدار برجسته درآمده است. او رهبری اپوزیسیون (مخالقان) را در برابر طرحهای پیشنهادی دولت پرزیدنت آلن گارسیا مینی برکنترل بانگهای خصوصی و شرکتهای بیمه را به دست گرفته و جنبش نشولیرال به نام "لیبرتاد" را بنیاد گزارده است که به همراه دو حزب قوی از جناح راست در اتحادی به نام جنبه دموکراتیک گرد آمده‌اند. اگر چه یوسا ۵۲ ساله هرگونه تمایلی برای شرکت در قدرت را تکذیب می‌کند اما بسیاری او را از کاندیداهای احتمالی ریاست جمهوری ۱۹۹۵ می‌دانند.

اخیراً او با خبرنگار نیوزویک ژوزف کنتر دز لیمیا گفتگویی داشته‌است، که صرفاً "برای آشنایی با جنبه سیاسی این نویسنده بخشهایی از آن را می‌خوانید.

ناراضی اساسی از زندگی که اکاذیب ادبیات آن را هم تشدید می‌کند هم تسکین می‌دهد، هیچ پیشرفت اصلی هرگز به دست آمدنی نیست.

موهبت تخیل که در همه به ودیعه نهاده شده است موهبتی شیطانی است. مفاک میان آنچه ما هستیم و آنچه می‌خواهیم باشیم، میان آنچه داریم و آنچه طمع داریم، را مدام پهن‌تر می‌کند.

ولی در عین حال تسکین‌دهنده واقعی و ملایمی تولید کرده است که در جدایی ناگزیر میان خواستهای بی‌حد و حصر و محدودیت‌های عقلی ما را از میان می‌برد، و آن افسانه است. به شکرانه افسانه ما می‌توانیم بدون از دست دادن هویت‌های اساسی مان رشد و تنوع حاصل کنیم. می‌توانیم خود را در آن غرق کنیم، جوانه بزئیم، حیات‌هایی بسیار بیش از آن یک که داریم داشته باشیم، حیات‌هایی بسیار بیش از آن که در صورت محدود ماندن به واقعیت بدون هیچ رهایی از زندان تاریخ می‌توانستیم داشته باشیم.

انسان با حقیقت تنها نمی‌تواند زندگی کند؛ به اکاذیب هم نیاز دارد. اکاذیبی که به طبع خود اختراع کند، نه اکاذیبی که دیگران در راهش قرار دهند، اکاذیبی که نامشخص ظاهر گردد، نه اکاذیبی که خود را از طریق آرایش‌های تاریخ، دزدانه آشکار سازند. افسانه زندگی را غنی می‌سازد، کامل می‌کند، تاوان ناپایداری برای حال مصیبت-بار انسان-اینکه همیشه بیش از آنچه واقع-بینانه می‌تواند تحصیل کند می‌خواهد و خواب می‌بیند-ارائه می‌دهد.

هنگامی که ادبیات اجازه می‌یابد این زندگی بدل را بدون مانع، و بدون هیچگونه دشواری مگر محدودیت‌های آفریننده‌اش عرضه کند، آنگاه دامنه تجربه انسانی را با افزودن آن بعدی که حیات درونی ما از آن تغذیه می‌کند-آن بعد نا محسوس گریز یا ولی بی-قیمتی که فقط با واسطه تجربه می‌کنیم-وسعت می‌بخشد.

این حقی است که باید بدون شرمساری از آن دفاع کنیم. زیرا دست زدن به بازی



را بیرون می‌کنم." چیزی که می‌توانم ادعا کنم این است که من هیچ جاه‌طلبی برای این مقام ندارم و خیلی خوشحال خواهم شد اگر جیبه شخص دیگری را نامزد کند. در هر حال یک سری مسئولیت‌های ضمنی وجود دارد که می‌بایستی در نظر گرفته شود.

- برخی می‌گویند که جنبش آزادببخش شما در میان طبقات متوسط بالای شهری از حمایت وسیعی برخوردار است. اما در مناطق روستایی هیچ طرفداری ندارد؟

نتایج آخرین آمارگیری، نشان می‌دهد که ۳۲ درصد آراء را ما کسب کرده‌ایم و این میزان رای را تنها طبقه متوسط نمی‌تواند تضمین کند، کسب این مقدار آراء نیاز به تعداد قابل توجهی از حامیان در طبقات پایین دارد. تحرک اخیر مردم در مخالفت با به دست گرفتن کنترل بانکها تصور دلگرم‌کننده‌ای در ارتباط با آینده پرو و طرز عمل سیستم دمکراتیک و نقش مردم در این زمینه به من داد. این توهین است اگر یک رسالت دمکراتیک را تنها باب میل طبقات متوسط و بالا بدانیم.

- رسالت دمکراتیک شما چیست؟

این مهم که دمکراسی می‌بایستی چهارچوب اصلی باشد که پرو در آن زمینه اصلاح شود. مشکل شماره یک پرو فقر دهشتناک بخش وسیعی از مردم است. از نظر توسعه اقتصادی پرو یکی از تیره‌ترین اقصیا را در آمریکای جنوبی دارد. اما در عین حال این

کشور منابع زیرزمینی گوناگونی را داراست. با یک سیاست منطقی و صحیح، پرو می‌تواند پیشرفت کند و به شرایط زندگی قابل قبولی دست یابد. این رسالت ماست - که پرویها را متقاعد سازیم که این امر عملی و دست یافتنی است. یک سیستم دمکراتیک برای دستیابی به این هدف و اصلاح سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی مناسب‌ترین روش است.

- در انتخابات اخیر، جیبه دمکراتیک حدود ۱۶ آراء را کسب کرد. به نظر شما چه میزانی از این آراء به خاطر شخص شما بوده است؟

نمی‌دانم. این میزان رای تا حدود زیادی به علت شکست برنامه‌های رییس جمهور بوده است. همانند جولای ۱۹۸۷ آتن گارسیا هنوز هم از حمایت وسیعی برخوردار است. اما او در مردم انتظارات و توهمت بسیاری برانگیخت که حالا می‌بینند عینیت نمی‌یابد. بدیهی است که این سرخوردگی به تغییر موضع سیاسی ایشان منجر می‌شود.

- یکی از نتایج تحقق نیافته اقدام پرزیدنت گارسیا در به دست گرفتن کنترل بانکهای خصوصی این بود که سهام بزرگترین بانک کشور، بانک کردیت را به ۱۱۰۰۰ پرویی واگذار کند. نظر شما در این مورد چیست؟

کار سودمندی بود. در پرو ثروت در دست عده قلیلی متمرکز شده است که اگر در سطح وسیعی توزیع نشود دمکراسی ضعیف خواهد شد. تنها از طریق گسترش مالکیت است که می‌توان یک سیستم دمکراتیک و آزادی

را تضمین کرد. اگر جیبه دمکراتیک به قدرت دست یابد و شرکت‌های ملی را خصوصی‌کند تلاش خود را خواهد کرد تا آنها به مالکیت هزاران پرویی درآیند.

- شما خواهان کاهش کنترل دولت در اقتصاد هستید.

بلی یک کاهش موثر. دولت با ملی کردن‌های وسیع و همه جانبه دچار وضعیت وخیمی شده است که این امر نقش به‌سزایی در فلج شدن تولید در پرو دارد. ما به چنان مرحله رقت‌انگیزی رسیده‌ایم که می‌بایستی سبزمینی وارد کنیم آنهم در کشوری که کشت سبزمینی را ابداع کرد.

- پس خودتان را آماده کرده‌اید تا برای مدتی شخصیت نویسنده‌تان را کنار بگذارید.

برای من نوشتن حتی به طور موقت مصیبت بزرگی است. اما گاهی اوضاعی پیش می‌آید که ناچاریم چیزی را که دوست داریم فدای وظیفه‌ای که به عهده داریم بکنیم.

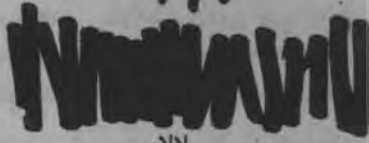
آیا جدا " معتقدید که خطر یک کودتای نظامی وجود ندارد؟

به نظر من خطر نامحتمل است. ارتش خیلی خوب می‌داند که نمی‌تواند مشکلات ملت را حل کند. ولی از طرفی هر روز تروریسم گسترده‌تر می‌شود و ممکن است آن‌گاه ارتش پاپیش گذارد. این خطر همیشه وجود دارد.

زمینی پراز کینه

یسورش رژیم عراق با جنگ افزارهای شیمیایی به حلبچه و اخیراً به شمال عراق بار دیگر مساله "کردها" را در سطح جهانی مطرح کرد. جنگ رژیم عراق با مردم کرد شمال این کشور از سویی نشانه آنست که در جهان ما گاه دولتها به خود حق می دهند که بدترین سلاحها را علیه مردم خود به کارگیرند و از سوی دیگر آوارگی قومی را به جهانیان نشان داد که فرهنگی دیرپا سرنوشتی دردناک داشته است.

ادبیات شفاهی کرد مولف خاصی ندارد از لالایی تا ترانه عاشقانه، و از ماجراهای حماسی و افسانه‌های تا موضوعات عرفانی را در برمی گیرد ادبیات شفاهی کردها دارای بیانی نیرومند، بعد دراماتیک قوی، توصیفات حسی بسیار دلکش و برخوردار از ایجازی تراژیک است. جالبه این ادبیات، که در اغلب موارد توسط زنان سروده و خوانده می شود، زندگی، عشق، جنگ و مرگ است. اشعاری که می آید نمونه‌ای است از ادبیات شفاهی کردستان عراق و کردستان ترکیه که مستقیماً از زبان "دنگ بز" یا "گورانی ویژه"ها که همان خنیاگران مردمی هستند، ضبط و ثبت شده است.



لالایی

بخواب: آه ای شادمانی قلب و دیدگانم
مادرت هر روز ترا نگاهبان است "بدرخان" ام
تا که زود ببالی
بخواب عشق من، بخواب، آی یو! آی یو!

اینک وقت شب نخفتنت نیست
برای تو گهواره‌ات گنجی است
بی خوابی نکش
بخواب عشق من، بخواب، آی یو! آی یو!

صورتت زیباست همچون کبوتر و بره
حتی فرشتگان هم نگاهت را می ستایند
مادر به قربانت تبارز تو همه پاک و خالص است
بخواب عشق من، بخواب، آی یو! آی یو!

زمینی که می چرخد برای ما پراز کینه است
تقدیر ما سیاه است، قلب ما شکسته
برای ما هیچ مامنی
جز دوری از خانه نمانده است
بخواب عشق من، بخواب، آی یو! آی یو!

بی کس و بی چیز و بی آسایش
تیره روزی، ما را به خاک سیاه نشانده است
درد تبعید و در بدری سخت است
بخواب عشق من، بخواب، آی یو! آی یو!

ترجمه: قطب‌الدین صادقی

آه، ای بی رحم

آه بی رحم! بی رحم! بی رحم!
من پرندۀ ای در میان پرندگان سیاهم
که بر گنجره‌های "دیار بگر" بینوا نشسته‌ام
پرو بالم سخت خسته و
قامت بلندم خمیده
فردا چگونه توان راه رفتن دارم؟

آه بی رحم! بی رحم! بی رحم!
بامدادان نه توان پیش رفتن داشتم
و نه نیروی گریختن
جوآنمردی آیا می توان یافت که امشب
پیامی از من به آن سوار مشکین موی رساند؟
شاید که خواست بر بایدم
آه آری بگویند مرا بر باید!
خواستار نام بسیارند
مردانی که اینک در سرای ما نشسته

و از پدر مرا می طلبند

بنگرید چه بسیارند

آه بی رحم! بی رحم! بی رحم!
من پرندۀ ای در میان پرندگان سرخ‌ام
که بر گنجره‌های "دیار بگر" سوخته نشسته‌ام
پرو بالم یخ زده
و استخوانهایم خرد و درهم شکسته است
فردا دیگر نه توان پرواز براریم می ماند
و نه نیروی رفتن
جوآنمردی آیا می توان یافت
که پیامی از من به آن سوار مشکین موی رساند؟
شاید که خواست بر بایدم
آه آری بگویند مرا بر باید!
و اگر نخواست،
بسیارند آنانی که مشتاق من اند
خواستار نام که در سرای ما نشسته و
طالب من اند، بسیارند؛
بنگرید درست بیست و شش تن اند!

اکاذیب به گونه‌ای که نویسنده یک اثر داستانی با خوانندگانش بازی می کند - اکاذیب نویسان بر طبق طبایع خودشان می نویسند - روشی است برای تاءکید سلطه فردی و دفاع از آن به هنگامی که در خطر قرار می گیرد. طریقه ای برای حفظ حیطه آزادی خود انسان است، دژی است و رای کنترل مقامات محفوظ از دخالت دیگران، که درون آن ما واقعا آقای سرنوشت خودمان هستیم.

و از آن آزادی آزادیهای دیگر زاده می شود. آن پناهگاههای خصوصی، یعنی حقایق ذهنی ادبیات، به قرینه‌هایشان، حقایق تاریخی، هستی جانبخش و تکلیفی مستقل می بخشند، که عبارت است از بازیابی بخشی مهم - اما فقط بخشی - از گذشته ما... آن لحظات عظمت و ذلت که ما در ظرفیت خویش به عنوان افراد عادی آدمی در آن با دیگران شریکیم. و برای حقیقت تاریخی جانشینی وجود ندارد - اگر ما بر سر آن باشیم که بدانیم چه بوده ایم و بر حسب جامعه بشری چه می شد باشیم از آن چاره -



ای نیست. ولی اینکه ما به عنوان فرد چه هستیم - چه می خواستیم باشیم و واقعا نتوانستیم باشیم و بنابراین مجبور شدیم در روه‌یها و خیالاتمان بمانیم - یعنی آن وجه سری تاریخ ما - را فقط ادبیات می تواند حکایت کند. به این سبب است که بالزاک گفته است افسانه "تاریخ خصوصی ملتها" است.

ادبیات، به صرف وجودش، کبفرخواست مخوف زندگی در تحت هر رژیم یا ایدئولوژی است: شاهد رسواکننده بی کفایتی‌ها و نا توانی این گونه نظامها در رساندن ما به کمال است... و بنابراین پادزهری دائمی برکل قدرت است که می کوشد انسان را قانع و خاضع نگاهدارد. اکاذیب ادبیات، اگر بگذارند که آزادانه بشکفند، بر ما ثابت می کند که وضع هرگز چنین نبوده است. و منبع جاودانه انرژی است که ما را مطمئن می سازد در آینده نیز هرگز چنین نخواهد بود.